

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیمما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ثمره دوم:

بحث در ثمره دوم برای این بحث بود که آیا بدن حیوان یتنجس و یتطهر بالزوال مثلاً أم لا یتنجس. ثمره دوم این بود که اگر قائل بشویم به تنجس بدن حیوان، در طرف شک در زوال و عدم زوال عین نجاست از بدن حیوان باید قائل بشویم به نجاست ملاقی در صورتی که شرایط سرایت باشد. و اگر قائل بشویم به عدم تنجس، در طرف شک در زوال و عدم زوال آن عین نجس یا متنجس باید قائل بشویم به طهارت ملاقی. این ثمره آن دو قول بود که توضیحش دیروز گذشت.

اشکال به ثمره دوم: (2:42)

مرحوم حاج آقا رضا قدس سره اشکال کردند به این که این ثمره لولا النص درسته اما ما در باب نص ویژه‌ای داریم که در اثر آن نص دیگر این ثمره هم مترتب نمی‌شود بر این اختلاف. بنابراین، این اختلاف قابل بحث نیست و باید گذاشتش کنار. آن روایات که دیروز گفتیم دو روایت است، در حقیقت دو روایت جدا نیست بلکه یک روایت واحده است که در بعضی از منابع اصلی ما مثل کافی مذیل به آن ذیل هم هست و در بعضی کتاب‌ها آن ذیل را ندارد. بنابراین یک روایت است. این حدیث شریف در وسائل باب چهارم از ابواب أسار حدیث 2 آمده که حالا یک بار من این حدیث را بخوانم.

«... عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَمَّا تَشْرَبُ مِنْهُ الْحَمَامَةُ

کبوتر

فَقَالَ كُلُّ مَا أَكَلَ لَحْمُهُ فَتَوَضَّأَ مِنْ سُورِهِ وَ اشْرَبَ وَ عَنْ مَاءٍ شَرِبَ مِنْهُ بَازٌ أَوْ صَفُرٌ أَوْ عُقَابٌ فَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَضَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَإِنْ رَأَيْتَ فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَلَا تَوَضَّأُ مِنْهُ وَ لَا تَشْرَبُ.

این حدیث در کافی شریف هست.^[1]

وَ رَوَاهُمَا الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ رَادَ فِي الْأَخِيرِ وَ سُئِلَ عَنْ مَاءٍ شَرِبَتْ مِنْهُ الدَّجَاجَةُ قَالَ إِنْ كَانَ فِي مِنْقَارِهَا قَذَرٌ لَمْ تَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ لَمْ تَشْرَبْ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ فِي مِنْقَارِهَا قَذَرًا تَوَضَّأَ مِنْهُ وَ اشْرَبَ.»^[2]

روایت بعدی:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ

به اسنادی که در همان جا ذکر شد

این زیاده‌ای را که الان خواندیم فرموده و یک اضافی آخری هم دارد و آن این است:

وَكُلُّ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَلَيْتَوَضَّأَ مِنْهُ وَ لَيْشَرِبَهُ وَ سُئِلَ عَمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ بَارٌّ أَوْ صَفَرٌ أَوْ عَقَابٌ
قَالَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَضَّأُ مِنْهُ يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِقْقَارِهِ دَمًا- فَلَا تَتَوَضَّأُ مِنْهُ وَ
لَا تَشْرَبُ.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ مُرْسَلًا نَحْوَهُ» [3]

خب مرحوم آقای حاج آقا رضا فرموده از این روایت استفاده می‌شود که در مورد حیوانات حکم شارع این است که اگر دیدی عین نجس را در او، در این صورت ملاقی‌اش متنجس می‌شود. اما اگر عین نجس را ندیدی، ملاقی‌اش متنجس نیست. بنابراین به حسب این روایت دیگر استصحاب اثری این جا ندارد. و این مبنا که متنجس می‌شود بدن حیوان یا نمی‌شود، اثری ندارد. در این روایات معیار در مورد حیوانات این قرار داده شده که اگر نجاست معلوم است، یعنی عین نجس را می‌بینی، علم به عین نجس داری، ملاقی‌اش متنجس می‌شود و اگر به این علم نداری ملاقی‌اش متنجس نمی‌شود.

پس این ثمره‌ای که شما گفتید که عند الشک علی آن مبنا این جور می‌شود و علی این مبنا این جور می‌شود، این درست نیست. علی جمیع المبانی این حدیث می‌گوید معیار این است. این فرمایش حاج آقا رضا قدس سره. و بعدش فرموده «فلیتأمل».

این فرمایش مرحوم حاج آقا رضا است و خودش هم بعدش فرموده «فلیتأمل». حالا ایشان در حاشیه همان مصباح الفقیه وجهی برای «فلیتأمل» ذکر فرمودند و آن وجه‌ها خودش طولانی است و مرحوم امام هم رضوان الله علیه این جا خیلی فرمایشات فرمودند و آن‌ها هم خیلی طولانی است و ما می‌خواهیم مختصر کنیم بحث را به خاطر این که گفتیم اصلاً بدن حیوان لم یتنجس فلذا دیگر کلمات همه اعلام را در این جا متعرض نمی‌شویم و آن خلاصه الکلام و ... المقام را عرض می‌کنیم.

جواب‌های اشکال: (8:38)

جواب اول: وجود داشتن ثمره دوم در برخی موارد

اولاً خدمت مرحوم حاج آقا رضا گفته می‌شود که با این روایت ما نمی‌توانیم این ثمره را بالمره انکار کنیم. چون این روایت در مورد طیور است و تعدی از طیور به جمیع حیوانات که بگوییم گوسفند هم همین جوره، گاو هم همین جوره، شتر هم همین جوره، بقیه حیوانات هم همین جوره، قرینه می‌خواهد. بله شاید یک تعبد خاص و ویژه شارع در مورد طیور دارد. بنابراین الغاء خصوصیت طیور به سایر حیوانات لادلیل علیه فلذا اگر نگاه کرده باشید در فرمایشات مرحوم محقق خویی هم هست که این روایت برای این است و برای بقیه حیوانات ما باید تنقیح مناط کنیم، الغاء خصوصیت بکنیم. اگر الغاء خصوصیت بکنیم،

در بقیه حیوانات هم می‌توانیم بگوییم و الا فلا. و حق این است که جزم به الغاء خصوصیت در این جا لاسیبل الیه.

پس بنابراین، این جور نیست که این قاعده بالمره منتفی باشد. فوقش این است که این ثمره در مورد طیور بگوییم که منتفی است.

سؤال: آن هم در منقار طیور است.

جواب: حالا شاید از منقار بتوانیم تعدی کنیم. یعنی مثلاً پایش هم همین جور باشد. آن جا بعید نیست الغاء خصوصیت عرفیه. در خود طیور نسبت به بدنش بعید نیست الغاء خصوصیت عرفیه.

سؤال: ...

جواب: نه در آن‌ها نمی‌توانیم این کار را بکنیم. چون شاید یک خصوصیتی است. مثلاً شارع می‌بیند معمولاً در این طیور زوال عین می‌شود به خلاف آن‌ها. ما نمی‌دانیم وجهش چیست؟ امور تعبدیه است، این باب طهارت و نجاست و این‌ها معمولاً امور تعبدیه است و مثل باب معاملات نیست که بیشتر مرتکبات عقلانیه است.

جواب دوم: (10:33)

جواب دوم این است که آیا این روایت معنایش چیست؟ آیا این فرمایش مرحوم حاج آقا رضا از این روایت استفاده می‌شود یا نه؟

عرض می‌کنیم در این روایت چهار احتمال این لم نقل هشت احتمال، وجود دارد و حالا ما آن چهار تا را عرض می‌کنیم.

دو تا مطلب در این روایت وجود دارد. یکی فرموده:

«إلا أن ترى في منقارها دمًا.»

یا در تعبیر دیگر فرمود:

«وإن لم تعلم أنَّ في منقارها قذراً تَوْضُأ منه.»

پس یکی ماده «تری» و «تعلم» است.

دوم هم «دم» است.

در این «تعلم» و «تری» دو احتمال وجود دارد. یکی این که مقصود از این «تعلم» و «تری»، علم به نحو موضوعی باشد، نه طریقی. و دوم این که مراد از این «تعلم» و «تری»، علم طریقی باشد. حضرت علیه السلام که می‌فرماید: «إلا أن ترى في منقارها دمًا»، اگر علم، طریقی باشد، معنایش این است: «مگر در منقارش خون باشد تو چه بدانی چه ندانی». یعنی معیار این است که منقار او خون دارد یا ندارد. در آن خون هست یا خون نیست. کل الملاك می‌شود خود واقع. این علم را از باب طریق به او دارد

می‌فرماید. اما اگر علم، موضوع باشد، یعنی علاوه بر این که باید در منقار او خون باشد، تو هم باید علم داشته باشی. این می‌شود علم موضوعی.

در خود «دم» هم دو احتمال وجود دارد. یکی این که مقصود از دم، جسم دم باشد. یعنی خود عین دم، نه نجاست دمویه. شما خود جسم دم را بینی. دوم این که مقصود از دم، نجاست دمویه است. یعنی نجاستی که از خون پیدا شده حالا خود خون باشد یا خود خون نباشد و تطهیر هم نشده. مثل دستی که خونی شده و ممکن است خورش زائل بشود ولی هنوز ما با آب، دست را آب نکشیدیم. در این جا دم در دست ما نیست اما نجاست دمویه هست.

خب دو احتمال در «دم» هست و دو احتمال هم در «تری» هست که ضریر هم می‌شود چهار احتمال.

احتمال اول: (13:38)

اما احتمال اول یعنی علم ما و رؤیت موضوعی باشد و مقصود از دم هم جسم دم باشد. اگر این مقصود باشد معنای روایت چه می‌شود؟ «إلا أن تری فی منقارها دمًا» یعنی مگر شما بینی در منقار او جسم دم را، خود حقیقت دم را نه نجاستش را. این در این صورت، موضوعیت هم دارد. پس نتیجه این می‌شود که اگر در منقار این طيور واقعاً جسم دم بود ولی ما علم پیدا نکردیم، و بیاید به آب قلیل بخورد، واقعاً آن آب قلیل نجس نشده. ولو آن آب قلیل با خود خون، با جسم خون ملاقات کرده. چرا؟ چون تنجس دو قید دارد. یکی این که بینی، علم پیدا کنی و دوم این که جسم دم هم ملاقات کند. هر کدامش منتفی باشد نجاست هست. اگر علم داری که در منقار این طیر جسم دم است و واقعاً هم نبود یعنی جهل مرکب بود، یک سرخی دیگری بود و شما خیال کردی خون است و با آب قلیل ملاقات کرد، واقعاً آن آب نجس نشده. بنابراین هم وجود جسم دم لازم است و هم علم شما به نحو موضوعی لازم است.

این احتمال مستبعد جداً که علم دخیل باشد به نحو موضوعی ولو بعضی‌ها مثل مرحوم صاحب حدائق که مرحوم شیخ اعظم در رسائل نقل می‌کنند که ایشان احتمال داده که علم مأخوذ است در نجاسات اما یک مسلک بسیار شاذی است و خلاف فهم عرفی است. فهم عرفی می‌گوید که نجاست و قذارت و کثافت و این‌ها دائر مدار علم آدم نیست که اگر می‌دانی، واقعاً قذر است و اگر ندانستی، بول قذر نیست، عذره قذر نیست. این یک تعبد خیلی بالایی می‌خواهد و خلاف فهم عرفی است و باید شارع صریح بفرماید چنین چیزی را ولی عرف چنین چیزی نمی‌فهمد. فلذا معنای اول که موضوعیت باشد برای این دو تا، خیلی مستبعد است و خلاف ظاهر است.

گفتیم معنا خلاف ظاهر است و بعید است ولی حالا اگر این معنا مقصود باشد آیا استصحاب جاری است؟

الان شک داریم عین نجس در این جا وجود دارد یا ندارد. خب اگر رؤیت هم موضوعی باشد، استصحاب که به جای علم موضوعی نمی‌نشیند. بله طبق مسلک ضعیفی که کسی بگوید استصحاب به جای علم موضوعی هم می‌نشیند، خب جای این استصحاب هست ولی چون علی التحقیق وفاقاً لأکثر المحققین استصحاب به جای علم موضوعی نمی‌نشیند، پس بنابراین در این جا استصحاب کارایی ندارد.

احتمال دوم این است که این علم و این رؤیت موضوعی باشد ولی مقصود از دم، نجاست دمویه باشد. «إلا أن ترى في منقارها دماً» یعنی مگر این که تو بدانی این نجس است. نه این که بدانی جسم خون آن جاست بلکه یعنی: مگر این که تو بدانی این منقار نجس است. حالا نجاست دمویه از باب مثال ذکر شده. یعنی به هر چیزی نجس است. به خصوص که در آن روایت دیگر قذر هست و عنوان دم هم نیست. بدانی نجس است. خب این هم احتمالی است. از نظر دمش بعید نیست که دم کنایه باشد از نجاست یا قذر کنایه باشد از نجاست قذریه نه خصوص جسم. این، بعید نیست. اما باز همین اشکال را دارد که علم و رؤیت را طریقی نگیریم بلکه موضوعی بگیریم. از این جهت باز خلاف ظاهر است. و همان طور که در قبل گفتیم اگر این معنا را هم کسی استظهار کند قهراً دیگر استصحاب هم جا ندارد. چون استصحاب به جای قطع موضوعی و علم موضوعی نمی‌نشیند.

پس از این چهار احتمال دو احتمالی که براساس موضوعیت علم بودع هم خلاف ظاهر است و هم بنا بر آن، استصحاب جاری نمی‌شود.

احتمال سوم این است که این علم طریقی باشد. امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند که اگر می‌دانی در منقارش جسم نجس هست، آن را باید اجتناب بکنی، آن ملاقی‌اش نجس است، آن سؤرش متنجس است، اما اگر نمی‌دانی، آن ملاقی‌اش نجس نیست، آن سؤرش متنجس نیست. این می‌دانی و نمی‌دانی، طریقی است. یعنی ملاک این است که آیا جسم قذارت، جسم دم وجود دارد یا ندارد. اگر جسم دم وجود داشت، آن ملاقی‌اش واقعاً نجس می‌شود، آن آب واقعاً نجس می‌شود چه تو بدانی چه ندانی فلذا اگر هم نمی‌دانسته معذور است ولی لباسش نجس است. وضو گرفته لذا دست و پایش نجس است، اما معذور است تا وقتی نمی‌داند. اگر بعد از ده سال هم فهمید، می‌فهمد همه آن نمازها باطل بوده و باید اعاده کند. وقتی طریقی باشد مدار بر واقع است. امام علیه السلام فرمود: اگر دیدی یعنی اگر واقعاً جسم خون، جسم قذر روی منقارش باشدع بله این آب منفعل می‌شود، متنجس می‌شود و الا فلا.

این معنا اگر مقصود باشد خب از نظر این که علم را ما طریقی می‌گیریم خلاف ظاهر نیست و اصلاً اصولاً واژه‌هایی که مضامینش، معناهایش طریقت دارد، کاشفیت دارد، ظاهر این است که این‌ها را که استعمال می‌کنند، به عنوان طریقت است مگر قرینه بر خلافش باشد. و به همین هم یجاب عن ما افقی به الامام قدس سره که می‌فرمود لیالی مقمره حتی یتبین لکم خیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر که آن جا یتبین را ایشان موضوعی معنا می‌فرماید فلذا می‌فرماید باید غلبه پیدا بکند نور خورشید بر ماه تا یتبین بشود. اما اگر طریقی معنا بکنیم، یعنی آن پیدا بشود حالا می‌خواهد تبیین غلبه پیدا بکند و یا می‌خواهد پیدا نکند. معمولاً این واژه‌ی تبیین و علم و رؤیت و امثال این‌ها طریقی است.

حالا امام علیه السلام در این جا ممکن است فرموده باید خود جسم خون وجود داشته باشد و این هم توجیه دارد. هم با تنجس بدن حیوان سازگار است و هم با عدم تنجسش. چرا معیار را وجود عین نجس قرار داده؟ ممکن است به خاطر این است که بدن حیوان پاک است و آن که می‌تواند منجس باشد عین است. باید عین باشد و الا بدن که نجس

نیست. فلذا می‌فرماید خود عین باشد. ذات النجاسة هم این جا تصور ندارد. چون بدن که نجس نمی‌شود، منفعل نمی‌شود فلذا می‌فرماید خودش باشد. ممکن هم است بدن حیوان متنجس می‌شود اما منجّس نیست و چون منجّس نیست حضرت علیه السلام می‌فرماید باید خود عین باشد. پس این معنای سوم که بگویم معنای عبارت «إلا أن تری فی منقارها دماً» این است؛ مگر این که واقعاً در منقار او خود جسم خون باشد. جسم قذر باشد. چرا این جور می‌فرماید؟ برای این که ممکن است بدن حیوان اصلاً متنجس نمی‌شود فلذا می‌گوید خود جسم خون باید باشد. چون غیر این تصور ندارد برای تنجیس. و یا این که اگر جسم حیوان هم یتنجس اما منجّس نیست و چون منجّس نیست می‌فرماید باید خود عین و جسم دم باشد. بله وقتی خود عین و جسم باشد، خب خود نفس خون، نفس عذره، نفس بول قهراً منجّس است. و این معنا محتمل است که امام علیه السلام دارد می‌فرماید اگر خود نجاست وجود داشته باشد، خود عین نجس، جرمش، جسمش وجود داشته باشد، آن آب منفعل می‌شود چون ملاقات کرده با عین نجس یا عین متنجس، اما اگر عین نجس وجود نداشت، آن آب منفعل نمی‌شود. چرا؟ چون یا بدن حیوان اصلاً لم یتنجس یا اگر یتنجس ولی منجّس نیست.

سؤال: با زوال پاک می‌شود.

جواب: نه، ممکن است با زوال هم پاک نشود. این می‌سازد با هر دو. ما دلیل دیگر داریم بر او. این با هر دو می‌سازد. ممکن است این روایت براساس این باشد.

اگر این احتمال را گفتیم آیا استصحاب جاری می‌شود یا نمی‌شود؟

این جا یک دقتی لازم داریم و آن این است که آیا این جا امام علیه السلام در این روایت می‌خواهند الغاء کنند مسأله ملاقات را. می‌گویند اگر بر منقار حیوان عین نجس، جسم نجس بود، ملاقی‌اش نجس است. تمام الموضوع برای نجاست ملاقی یا ملاقی به دو اعتبار، این است که بر منقار او عین نجس باشد. خب اگر این جور باشد و بخواهد ملاقات را الغاء کند، استصحاب جاری است و نتیجه هم می‌دهد. می‌گویم قبلاً که ما می‌دانستیم بر منقار این، دم بود و الان شک داریم بر منقار او دم هست یا نیست، استصحاب می‌کنیم بقاء وجود آن عین را، آن جسم را. این، منقار است و استصحاب هم می‌گوید موجود است آن جسم، و روایت هم می‌فرماید اگر موجود بود نجس می‌شود. چون علم هم طریقی است، استصحاب به جایش می‌نشیند.

اما اگر بگویم این روایت نمی‌خواهد الغاء کند ملاقات را و اگر امام علیه السلام کلمه ملاقات را این جا نفرموده چون مفروض است که از آن آب آشامیده. چون موضوع و مفروض بحث و سؤال این است که این دجاجه یا آن طیر یا آن باز یا آن صقر یا آن عقاب از این آب آشامیده. پس ملاقات مفروض است فلذا دیگر امام علیه السلام این ملاقات را نیاوردند. اگر بگویم این جا امام علیه السلام نمی‌خواهند موضوعیت ملاقات را برای سرایت نفی بفرماید که در روایات دیگر و ادله دیگر به او تصریح شده، اذا اصاب، اذا لاقی، آن‌ها را نمی‌خواهد نفی بفرماید و این جا اگر تصریح به آن نفرموده چون مفروض موضوع ملاقات است.

اگر این را گفتیم، دیگر استصحاب جاری نمی‌شود. چون شما وقتی استصحاب بقاء دم در منقار این عقاب را کردید، این استصحاب ملاقات را که اثبات نمی‌کند. خب حالا تعبد کن که این دم در این جا وجود دارد. خب وجود دم که اثر ندارد تا ملاقات با او نشود. لازمه

عقلی وجود دم در منقار این است که پس آن آب ملاقات کرده. این، اثر شرعی‌اش نیست. اثر شرعی که نجاست و سرایت نجاست باشد، مترتب بر ملاقات است، نه بر اصل وجود دم در منقار. پس استصحاب اصل وجود را اثبات می‌خواهد بکند و این که موضوع حکم شرعی نیست. بنابر این معنا موضوع حکم شرعی ملاقات است و ملاقات که ثابت نمی‌شود با آن استصحاب. آن استصحاب می‌گوید دم وجود دارد و لازمه عقلی وجود داشتن این است که پس ملاقات هم شده. بنابراین استصحاب جاری نمی‌شود.

این جا باید فقیه دقت کند که آیا این روایت شریفه در صدد این است که در این مورد خاص ملاقات را از موضوعیت برای سرایت بیندازد و بگوید کل الماک این است که این دم وجود داشته باشد و همین که این دم وجود داشت، آن آب نجس است. یا نه این یک چیز خیلی بعیدی است. در این جا خون وجود دارد پس آب نجس است بدون ملاقات. این نه عرفی است و نه به حسب روایات دیگر قابل تصدیق است. و اگر امام علیه السلام هم این جا ملاقات را نفرمودند و قید نزدند، برای این است که مفروض کلام است. می‌گوید شَرِبَ و خب شرب بدون ملاقات که نمی‌شود. پس بنابراین نتیجه این است که اگر معنای سوم را هم گفتیم، استصحاب جاری نمی‌شود.

معنای چهارم: (29:57)

معنای چهارم این بود که علم طریقی است، رؤیت طریقی است و آن دم هم کنایه از نجاست دمویه است. حضرت علیه السلام می‌خواهد بفرماید اگر منقارش نجس است آن آب قلیل نجس است و اگر منقار نجس نیست عیب ندارد. اصلاً کار به وجود جسم دم ندارد. این کنایه است. اگر این جور گفتیم، اصلاً خود این روایت دلالت می‌کند بر این که بدن حیوان هم یتنجس. آن وقت قهراً در این جا استصحاب هم جاری می‌شود بلاشکال چون می‌گوییم حضرت علیه السلام فرمود اگر این منقار نجس باشد این آب منفعل می‌شود و قبلاً این منقار نجس بوده و حالا شک داریم زائل شده تا آن نجاست از بین برود یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء نجاست را.

پس خدمت این محقق بزرگ مرحوم حاج آقا رضا عرض می‌شود که ما احصاء کردیم احتمالات روایت را. این دو احتمال اول که علم موضوعی باشد، خلاف ظاهر است و نمی‌شود التزام به آن داشت. این دو احتمال دوم که علم طریقی باشد، هر دو محتمل است. اگر سومی باشد، خب استصحاب باز جاری نمی‌شود چون طبق آن استظهاری که کردیم حضرت علیه السلام ملاقات را الغاء نکردند و استصحاب نمی‌تواند ملاقات را درست بکند. اما معنای چهارم اگر مراد باشد استصحاب جاری می‌شود.

حالا اگر شما مردد هستید که مقصود از روایت احتمال سه و چهار است، خب اجمال پیدا می‌کند این روایت و حجت نمی‌شود بر احد الامرین. و انصاف مطلب این است که نمی‌توانیم احراز کنیم که حتماً معنای سه هست یا چهار. یعنی هر دو محتمل است. حضرت علیه السلام می‌فرماید ببینی در منقار جسم دم را. شاید هم روایت بیشتر همین ظهور را داشته باشد. خود دم را ببینی، خود قدر را ببینی، نه این که نجاست دمویه را ببینی، نجاست مسبیه عن القذاره را ببینی ولی جاهایی هم در کلمات ائمه علیهم السلام هست که وقتی می‌گویند خونی شده یعنی نجاست خونی دارد ولو این که حالا آن خون در اثر گذشت زمان ریخته شده باشد ولی هنوز آب نکشیدی. نجاست مقصود است.

سؤال: ...

جواب: نه، توضیحاتش همان مطالب دیروز است. اگر چهارمی را گفتیم نجاست بالاستصحاب محرز می شود و ملاقات بالوجدان محرز است. اما در سومی ملاقات با آن عین نجس را بالوجدان که نمی دانیم چون شاید آن عین نجس نباشد.

سؤال: موضوع مان جایی است که آب خورده یعنی ملاقات صورت گرفته.

جواب: بله. ببینید خوب دقت بفرمایید. اگر احتمال سوم باشد حضرت علیه السلام در حقیقت فرموده هر جا عین نجس، جسم نجس وجود داشته باشد و این آب یا شیء آخر با آن عین نجس ملاقات کرده باشد یتنجس و الا فلا. اگر این جور امام علیه السلام فرموده است، خب در موارد شک ما چه طور احراز می کنیم دو جزء موضوع را. یک جزئش را می توانیم احراز کنیم که این عین، موجود است. چون قبلاً موجود بوده و حالا استصحاب می کنیم و می گوئیم اکنون هم موجود است. اما این که آن آب با آن عین نجس ملاقات کرده است، این را که وجداناً احراز نداریم. چون شاید آن عین زائل شده باشد. استصحاب می گوید هست ولی ما که احراز وجدانی نداریم تا به لازمehاش هم که ملاقات خود عین باشد علم داشته باشیم. استصحاب گفته عین وجود دارد. بنابراین نسبت به ملاقات آب با عین نجس علم وجدانی نداریم و بخواهیم با استصحاب اثباتش کنیم می شود مثبت. اما در احتمال چهارم، استصحاب می گوید این منقار نجس است حالا چه عین نجس الان این جا باشد چه نباشد. می گوید این منقار نجس است چه در واقع عین نجس باشد یا نباشد. استصحاب بقاء نجاست منقار می کنیم. ملاقات این آب با منقار وجدانی است. پس تمام موضوع روایت درست می شود.

سؤال: ...

جواب: چون علم را طریقی گرفتیم و دم را هم کنایه از نجاست گرفتیم نه از جسم دم، پس این که امام علیه السلام دارد می فرماید اگر متنجس به نجاست است آب نجس می شود و الا فلا، خود این کلام قهراً به دلالت التزام دلالت می کند که امام علیه السلام دارد تصویر می فرماید، تنجس منقار را به بدون وجود جسم. یعنی جسم زائل شده اما متنجس است. خود این احتمال چهارم مثبت این است که زوال مطهر نیست و می شود تنجس را فرض کرد با این که عین نباشد.^[4]

حالا و للكلام تتمه که ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[2]. وسائل الشیعة، ج 1، ص: 230-231

[3]. وسائل الشیعة، ج 1، ص: 231

[4]. متن حدود یک دقیقه پایانی درس را حذف کردیم چون استاد دام ظلّه این مطلب را به نحو کامل در جلسه بعد بیان فرمودند.